

خود کند مارا
شکنم يك بار نغارا
جانم گذارافتد
م جملگی یاران آقارا
قه که عراده ملی
کند یکدام تنها مرغ دابارا
ندا طرافیان خالی
ی ازبخت بد مستر میلسپارا
س سر حلقه زندان
تن نیست سودی ملک دارارا
پهن و کشاد آن
شی سپاری گر که سرنارا
ابرام سرا

جایان

ببال نارایت قتل و بیبسیج حزب و تجا جمعی نیست

پنجشنبه ۳ اسفند ماه ۱۳۲۳

تک شماره در همه جا ۴ ریال

سال دوم شماره مسلسل ۹۳



کرمی
تیرت سان
۱۳۲۳

داوی

بمناسبت مسافرت هیلسپاک
تو سفر کردی و یاران همه گیسو کردند
وز قراق رخ تو حلقه ما، برهم خورد!



شبه عالم بدانه
سر ه گیتن، تانه!
ز خیابان شامرضا بمنزل میرود
کشاورز در جلسه ۱۷ بهمن
و شنیدنی
فاننه وطن کازرونی ارزان
ی تازه که مساوی قیمت های
خته میشود
۱۵،۱۴،۱۳،۱۲ تومان
خیابان سعدی شعبه سارا
خیابان امیریه



آمش مرتضی قل، مثل اینکه به خورده حواست
سرجاش اومده و میشه دیکه چن کلمه بات صحبت کرد .
هرچن که سر کندن کلک اون مشورتچی خدا بامر ز بغتت
یاری کرد، اما سراسر انتخاب اون چن نفری که میبایستی کارای
ریخته و باشیده اونو سر سامانی بدن ، اونطوریکه باید
و شاید چشما تو وانکردی و هر کس دم دستت اومد بسدون
اینکه به نگاهمی بگذشته اش بکنی و سبک - سنگینش کنی
و گوش کنی بیبی مردم در دور و ورش چه حرفائی میزن
گوششانو گرفتی و به راست آوردی گذشته دور اون
میز گذاشتی که بشینن و اون عقلمای به قیراطی و نیم قیراطیشونو
بذارن رو هم و سرنوشت کسب و کار این مملکت و ملتو
معین کنن . یکی هم من میخام بدو نم شیش چیه که کله پاچه اش
چه باشه . دارائی و در اومد مردم این مملکت چیه که اقتصادش
چه باشه .

حالا نمیدونم چه بگفته ات زده که واسه اینکار به دو جین
وزیرای پیش و یا اونائی را که کباده وزارت میکشن قطار
کرده ای و مثل اینکه خیال داری بهر یکیشون به اتول مین
و به حقوق وزیر هم بدی . جان بابا این همون کاریست که
چهار سال پیش به وزیر باجیکر خونه ضمن اون کارای دیگرس
میکرد مکه ما این سه ساله چه چیزمون زیاد شده که این دم
دستگاهوراه انداخته ای!

اصلا در اینکه تو به خورده کج سلیقه ای و
کاه را پیش سک و استخوان راجلو خر میندازی هیچ حرفی
نیس . اون روزی هم که با هزار من آهن و تلبو پس از
صدبار خار و نغن سر و بیست دغه انگشت تو دهن کردن و
پاک کردن لثه های دهنون این دولت ابد مدتتو مثل
لوطی غلامحسین که تخم مرغ از تو کلاه یارودر میآورد
از تو جیبیت در آورده و گذاشتی رومیز کرسیخانه ،
همونروز معلوم شد که زیاد بخودت زحمت نمیدی و اونقدرها
هم فکر خوب و بد نیستی . والا جان بابا کی تیشه و تبر
باون سنگینی را میداد دست اون پیر مرد خوب و نازک
نارنجی که خودش هم اقرار میکنه که در اینکار از بیخ
عربه . آگه بنا بود حتما او هم سرپیری معر که گبری کنه و
به چیزی بهش بدن که قانوق نونش بشه دیکه لازم نبود
درست پیرن بزارن سر به چیزی که توش بمونه و داد و
هوارش بلن بشه . مگه همونجائی که نور چشمی بساطشو
پهن کرده جان بود ؟ اونجا که به سال آزرگاره وزیر نداره
و همه کارارو وردستها خوب یا بد رو براه میکنند . آگه
این پیر مرد را میذاشتی اونجا که بهتر بود ، هم کار مهمی
نداشت و هم اینکه اتومبیل و دم و دستگاهش روبراه بود .
تو را خدا انصاف بود عوض اینکه به نفر آدم
چشم و گوش باز بنداری پهلوی مشورتچی که کارای او را بیاد ،
درست دوست جون جونی او را بیاری بشونی پهلوش که تانفس
آخر طر فدار و عاشق بیقرار بارو بشه و در فراقش غوره بچلونه ؟
یا مکه تو این شهر آدم بی غرض و مرض تراز مصطفی
کو توله پیدا نمیشه که آورده دیوانخانه را سبردی دستش

شیاطین سبعة

ای بیات ای داش مرتضی خان ما !
کهنه عیار سیاست دان ما !
سوی مخلص آر ، دست خویش را
تا بگیری ناز شست خویش را
زانکه دل را فارغ از شک ساختی
دکتر پر پیله را ، دک ساختی!
جان ما از زهر غم آکنده شد
تا دم این مار موثک کنده شد!
از خروش سینه پر داغ ما
دور شد رأس الحمار از باغ ما !
تا امور اقتصادی به شود

پیکر مالیه مان ، فربه شود
سفره ای پر نفع و سود انداختی
کک به تنبالت رنود انداختی
هفت تن رند وزارت خواه را
قد بلند و ریزه و کوتاه را ،
از شعف حالی به عالی ساختی
داخل شورای عالی ساختی!
طالع و سجاده و مقبوله را
داش محمود آن یل کوتوله را

آن مشرف را که بر ابرو گره است
بر آن ابول جان را که نامش فرفره است
و آن صنوبر قامت نازک میان
شاخه شمشاد ، سنبل شائیان

کهنه رندانی که آتش پاره اند
در سر راه تو سنگ خاره اند ،
جمله را سر گرم شورا کرده ای
وز سر پر شور خود وا کرده ای!

گر چه از بهر صدارت میزدند
هر یکی کوس وزارت میزدند ،
زین عمل منقار شان را چیده ای
شیره ها بر فر قشان مالیده ای
هفت رند هفت خط را یک تنه
خام کردی ای بیات السلطنه!

و اونم به دسته گلی واسه ات آب داد که
بدما بقمی خرس کجا تخم میندازه .
هشت نه کرور آذربایجانی چشم
براه بودن که ببینن دولت علیه اون
گر گهائی را که در روزگار تیره
و تار لباس چوپانی پوشیده و
خودشون تو مردم بیچاره و
بدبخت اونجا جا کرده بودن چه

(اینجا از صفحه ۲)
گذاشت . اما ، اما مش مر
هفتقارای تو کاری کر
مردم با غیرت آذربایجان
و نا امید کردن و تو خ
مرد دنیا دیده ای ، حتم بهتر
که ناراضی بودن ملت آذر
یعنی چه . بجان خودت خ
کنم که آگه هر چه داری و
بدهی و سر حد تا دوست و
پیری و امر و زدن به آذر
را بدست یساری ضررتک
چه خوب میفر مادش
هر چه داری اگر بعشق
کافر مگر جوی زیاده
جان بابا ، آذربایجان
داشت که پس از اون
خواری که در زمان دیک
با و روا داشتند و این
آتش که در دوره مشرود
نمایش شد مردی پیدا شد
مهرم بدل ریش ریش او
اینکه دزدهای مساح
او راست راست سینه
خابونای تهرانو گز کن
رفت به ساده لوح ناشی
بر اغ او نا بره و بخاد جلوه
بگیره فوراً دوز و کلکی
بچین و چرخشو چنبر
راستی : نوبت بر او لیاچ
آسمون طپید !
آگه شما خیال میکنین که
چن سال پیشه و این چیزار
اشباه میکنین ! بچون همه تون او
بر تو نوافت و لیسها و دوز و
بهاه این غیظها همه اش تو ک
بته و به روزی نتیجه اش خواهد
تفاقی رفتن های شما و این مح
دست مالیه ای شما واسه خودتو
آگه خدا خواست که یکر
این مملکت قدرت بدست
کسیکه مال اوست بیفته
بگذار بر سه یعنی ملت
حکم کنه ، اونروز تمام این
و فضاوتهای شما بقدر
ارزش نخواهد داشت اون
از تو روزی از نو . از دم حساب
شما و اینها را خواهد رسید و
ک دستتون خواهد گذاشت .
و اینهم بدونین که چن
چنان هم دور نیست و آرزوی بابا
با دین چن روزیست و ما
روز زنده ایم و برای اونروزه
بکنیم . اگر سر ما کفاف کردو
در سادات والا ،
گر بفریم عذر ما پند
ای بس آرزو که خاکش

درد دل باباشمل

(بقیه از صفحه ۲)
گذاشت اما، اما مش مرتضی قل
هفتاد و نه تو کاری کردن که
مردم با غیرت آذربایجان را ناراضی
و نا امید کردن و تو خودت که
هر دینا دیده ای، حتم بهتر میدونی
که ناراضی بودن ملت آذربایجان
یعنی چه . بجان خودت خیال می-
کنم که اگر هر چه داری و نداری
بدهی و سر حدت دوست و سوگلیتو
ببری و امروز دل به آذربایجانی
را بدست یاری ضرر نکرده ای .
چه خوب میفرماد شاعر:
هر چه داری اگر بعشق دهی
کافر مگر جوی زیان بینی
جان بابا ، آذربایجانی انتظار
داشت که پس از اون خفت و
خواری که در زمان دیکتاتوری
با و روا داشتند و این خون و
آتش که در دوره مشروطه سوم
نصیب شد مردمی پیدا شود که
برهم بدل ریش ریش او بگذارد
اینکه دزد های مسلح و مجاز
او راست راست سینه کفتری
خوابونای تهرانو گز کنن و هر
وقت به ساده لوح و ناشی خواست
براع او نا بره و بخاد جلوشونو
بگزه فوراً دوز و کلکی و اسش
بچینن و چرخشو چنبر کنن .
راستی: نوبت بر او لیا چورسید
آسون طپید!

اگه شما خیال میکنین که ملت هون
چون سال پیشه و این چیزارو نیفهمه
انشاء میکنین! بچون همه تون اون بهتر از
نور تو این لفت و لیسها و دوز و کلکهارا
بنه این غیظها همه اش تو گلوش گره
بنه و در روزی نتیجه اش خواهین دیده . این
تباغی رفتن های شما و این محاکمه ها و
دست مالیهای شما و اسه خودتون خوبه و
اگه خدا خواست که یکروز در
این مملکت قدرت بدست اون
کسیکه مال اوست بیفته و حق
بگذار برسه یعنی ملت خودش
حکم کنه، اونروز تمام این حکمهها
و فضاوت های شما بقدریه غاز
ارزش نخواهد داشت اونروز روز
انروز روزی از نو ازم حساب یکی یکی
شما و اینها را خواهد رسید و مزدتونو
که دستتون خواهد گذاشت .
و اینهم بدونین که چنین روزی
چنان هم دور نیست و آرزوی بابا و دوستان
بابا بدین چنین روزیست و ما برای اون
روز زنده ایم و برای اونروز هم مبارزه
میکنیم . اگر عمر ما کفاف کردو دیدیم که
ای سادات والا ،
مگر بفرمایید عذر ما پذیر
ای بسا آرزو که خاک شده است

است دان ما ؛
شست خویش را
را ، دك ساختی!
ر مولك كنده شد!
الحمار از باغ ما ؛
مان ، فر به شود
رنود انداختی
یزه و کوتاه را ،
ای عالی ساختی!
یل کوتوله را
را که نامش فر فره است
سنبل شائیان
سنگ خاره اند ،
ر خود وا کرده ای!
وس وزارت میزدند ،
فر قشان مالیده ای
يك تنه
سلطنه!
زاغچه
الی خواهد داد ، و اون
ر های بی چشم و رورا که
خورده و آبرورا فورن
و در اون روزهای شوم
سنگی تفته از دست و ده
فقیر ر بوده بودن چطور
و نو کف دستشون خواهد
بقیه در صفحه ۲

اما اومدیم سر اون وزیر اندرون ت که از اونهم تا
حالا معجزه ای ندیده ایم و خیال هم میکنیم که اصلاً نبینیم .
تمام مملکت پر است از دزد و غارتگر و هر کس سر به
گرفته ای را گرفته است و هر روز در به گوشه مملکت
سروصدای بلن میشه و جناب وزارت پناهی هم فقط باین دلخوش
است که لقب جناب بدمب اسش بسته و ماشین بیوک زیر باشه .
اون یکی وزیر ات هم که در ست هم ، بن
سلیقه و رویه بیست و چن ساله را دارن و هیچ
فکر نمیکنن که این نوپها که در دنیا در میکنند
و این خمپاره ها که میتر که برای عروسی آبجی
هظفر نیست بلکه برای اینست که دنیای تازه ای
میخواهد بوجود بیاید و هر قدر ما چشمادونو
ببندیم و پنبه بگوشامون بچپونیم و سرمونو
مثل کبک زیر برف کنیم، در سر نوشت ما تغییری
فت واهد داد و خواهی نخواهی فکر های تازه
و زندگی تازه بسراغ ما خواهد اومد و اگه
بخواهیم یا نخواهیم ما را با خود خواهد
برد . چه بهتر که ما از حالا خودمان را حاضر
برای قبول کردن آنها کنیم و الا امروز هر
بچه ای میداند که این وضعیت امروزیه ما نمیتونه
دوام کنه و دیر یا زود این کاخ فرو خواهد
ریخت و اونائی را که دست بتهییر این بارگاه
و دستگاهند زیر خواهد گرفت . جان من ، اینهم
شد زندگی ؟

نی بینوا، می بیضا و قست اگر در بزم ما
ساقی می دیگر دهد، مطرب بره دیگر زند
مخلص کلوم، مش مرتضی قلی، درسته که امروز
فقط به دسته باتو دشمن و میخان با هوو جنجال دستگاه
تو را بر هم بزنی ولی ملتت باش که خودت هم کم کم
خودتو گم میکنی و بهانه بدست دشمنات میدی، مواظب
خودت باش زیرا :

در کمین تو بسی عیب شماران هستند
سینه پر کینه ز تو کینه گذاران هستند
داغ بر سینه ز تو سینه فکاران هستند
غرض اینست که بر قصد تو باران هستند
باش هشیار که ناگاه قضائی نخوری!

مثلا این اداره تلقینات چه بود که بازش کردی؟ مکه ییکار بودی
که این مرده یکساله را از قبر کشیدی بیرون و به دیلاق
کله گنجشک خورده را آوردی گذاشتی سرش ، اگه یکی
از تو پرسید که این اداره را که قانون و کرسیخانه یکسال
پیش دفن و کفنش کرده و حتی مقرریش را هم از دفتر زده است
بکدام اجازه دوباره علمش کردی و پول اینارو از کجا میدی
چه جواب خواهی داد ؟ جز اینکه باز اسکشتو بکنی تودهن
و بر برنگه کنی چاره ای داری؟ تورا بچون بچپات که اینقدر
دوست میداری بگویی بییم اصلاً تو چه چشمداشتی از این اداره
علیه ما علیه داری، خیال میکنی که یارو دیلاقه تورا بوز
خواهد کرد تا بچشم مردم قشنگ و زیبا بیایی ؟ چه فکر
غلطی! کل اگر طبیب بودی سر خود دواندودی ، اون خودش
صد نفر مشاطه لازم داره که تا بزکش کنند و صد من هکر
میخواه که تا به ذره تلخیش و بگیره . تازه چه فضولی ها میکن
فرموده است که من روز نومه چیهارو بسلسل میبندم! سبک
بیا لوله لامپارا نشکنی! بسرک از کی دست باسلحه شده ای ؟
دست نگه دار تا جوقه جوقا کنم و اونوقت پاشنه مسلسل تو
بکش که شاید چوق بابارا با اون آتش کنی ،

اینا نصیحت هائی است که لازم بود بهت بکنم و اینهم
بدون که دیر یا زود مجبور خواهی شد دراون اداره رانخته
کنی و یکی دونفر از هم قطار اتو دک کنی و یکی دوتا راهم
جا بجا کنی . حالا حواستو جمع کن و از حالا فکر اینکار باش
والا به روز خواهی دید که بچه های شوخ و شیطون میدان
بهارستان بیخ گوشت خواهند خوند که ،

یا بیا بایزید بیعت کن
یا برو کنگور زراعت کن

اما اومدیم سر به چیز خوشزه برو بچه
ها میگفتن که یارو مشورتچی باشی دست
وردار نبود و پس از اونکه با اون جبارو
جنجال کارشو یکسره کردند باز میومد
اداره و مینشست پشت میز و شروع میکرد
بنوشتن اون یادداشتهای کذائیکه این دو
سال تنها چیزی بود که تو این ملک فراوان
وارزان بود . باز میگفتن که تو بفراشها
دستور داده بودی که در اطراف قفل کنن .
همینکه من اینوشنیدم یاد اون امیر تومان
صاف و ساده که به خورده هم تودماغی حرف
میز نه افتادم . عرض کنم به وقتی امیر تومان خیلی
لولهنکش آب میگرفت هم رئیس ارکان جنگ
بود هم مدرسه قشونو ز بر برداشت . از قضا
به روز شاه سابق باون سرتیپی که کشتندش
واونوقتها سرهنگ بود دستور داد که بره
مدرسه قشونو تفتیش کنه . و میدونی اون
سرهنگ هم خیلی سر باز بود بحساب به پارچه
انضباط بود ، مخلص کلوم سرهنگ در غیاب
امیر تومان اومد نشست پشت میز او شروع
کرد باحضار کردن حسن و حسین . عصر یکه
امیر تومان اومد پیش عرض کردند که جناب
سرهنگ به همچو بی احترامی کرده است . او
بعد از سه چهارتا « هوم ، هوم ، هوم » فرمود
از فردا در اطاق را محکم قفل کنن و وقتی
اومد باز نکنن . فردا صبح باز سرهنگ اومد
و گفت در را باز کنن ، عرض کردند
کلیدش پیش سرایدار است و سرایدار
هم اینجانبست . گفت من این چیزارو نمیفهم
فوری به آهنگر بیارید قفلو بشکنه . مصدرش
دوید و آهنگر آورد و آهنگر دست بکار
شد . افسر کشیک هوید پای تلفن و با امیر
تومان عرض کرد که قضیه از این قرار است
یارو عصبانی شدو گفت : « هوم هوم برو
باون سرهنگ درازه بگو فضولی نکنه ،
پوست سرشو میکنم ، خردو خاکشیرش
میکنم ، فهمیدی؟ » افسر کشیک عرض کرد
« بله قربان » - فرمود : « حالا میری
میگی؟ » افسر کشیک عرض کرد « بله
قربان » امیر تومان باز هم دوسه تا هوم
هوم کرد و فرمود : « نه ، نری بگی ها !
بده در را باز کنن ، بذار پشت میز بنشینه ،
بگو چائی هم واسش بیارن ا فهمیدی؟ » -

حالا بخدا من میترسیدم که مبادا تو
هم از روبری و راست یا دروغ کار هون
امیر تومانو بکنی . ولی الحمد الله مثل این که
از روبری و بارو هم حساب کار خودشو کرد
و دید که دیگه این کار فایده نداره و چندانشو
بست که بره اونجا بنشینه به کتابی درمذت
ما بنویسه و بقول خودش آبروی ما را
بیره .
حالا خواهشیکه دارم اینته که دستور
بدی به گزارش مفصلی از روی اسناد و مدارک
از کارای صاحب درست کنن تا ملت و دنیا
بفهن که یارو چه جنسی بود . مخصوصاً
خواهش میکنم که نذاری اون دفتر یا بقول
امروزها آرشو بشخصی اودست بخوره
زیرا همانطور یکه هر چه بود و نبود در
کشکول شیخ بهائی بود حالا هم هر چه هست
نیست دراون آرشو است و بس !
مخلص تو: بابای تو.



... بفرمانفرمایان اخیرا با اردشیر بالانسیان دل داده و قلوب گرفته است.

... ابول فرسره و عده ای اصرار دارند که قباد هرهر را با آمیز مصندوق آشتو دهند ولی غباد حاضر نمیشود و حتی گفته است که دیگر نباید او رئیس بشود.

باباشمل - چون خودت از تنگی قافیه بازهم رئیس خواهی شد.

... در رعیتخونه کشمکشی بین معاویین در گرفته است.

... چند نفر از کرسی نشینان اقداماتی برای ریاست آماراصان لولو میکنند.

... پس از منتظر خدمت کردن دادستان دیوان عملجات دولت فعلا عده زیادی مشغول دست و پا کردن برای دادستانی استان میباشند. تا بار کرا خواهد و میلش بکه باشد.

... سامری هم بالاخره مقداری از حقایق را روی دایره ریخت و اقرار کرد که شس جلالی پولی از او خورده است ولی مال خانمش بوده.

باباشمل - ای داد بیداد! چرا هر چه مامورین دولت در مال خانمشان است.

... متمم لایحه دو دوازدهم موردگرو و گرو کشی کرسی نشینان واقع شده است.

... آقا عارت باشگاه را بسبب مجلس شورای ملی درست کرده و یکی از تجار بزد هم مبلغ بیست هزار تومان پول صندلی آنجا را داده است. شب سه شنبه که آقا تشریف آورده و نطق مؤثری ایراد فرمودند، از قلت جمعیت خم بابرو نیاورده و فرمودند ما بجمعیت زیاد هم احتیاج نداریم در تهران پانصد هزار نفری پنج هزار نفر آدم حسابی هم داشته باشیم کافیت.

باباشمل - گویا برداشتن نرده های باشگاه و کشیدن دیوار آجری هم بعلت خجلت از قلت جمعیت بوده است.

... در واگذاری ورود سهمیه سه ماه اول سال از ینگی دنیا تبعیضات بسیاری شده است.

... قماش از ینگی دنیا تری پنج ریال وارد می شود و متزی شصت ریال در بازار تهران بفروش میرسد.

... رئیس هیئت بازرسی یکی از کارخانجات قند در موضوع تعیین راه حمل چغندر در حدود یکمیلیون ریال ضرر بدولت علیه وارد نموده است.

باباشمل - انشاء الله کر به است و انشاء الله سبیلی چرب نشده است.

... تیشه و تبر در مقابل قضیه فوق اقدام نموده و با اهزام بازرس تقدیر نامه ای نیز بمامور سابق السذکر فرستاده است.

... بمزقونچیهای لشکر اول که جمعا بیست و پنج نفر سرباز بوده و روزهای جمعه بجای استراحت مرتبا چندین ساعت در رادیوی تهران مینوازند، حتی یک استکان

حبرهای کسور

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که اخیرا باشگاهی مرکب از اشخاصیکه سابقا متاعل بوده و بعدا بنحوی از انحاء آزاد شده و فعلا در حال تجرد بسر میبرند با اسم باشگاه: **کهنه مبارزین Anciens Combattants** در تهران تشکیل شده است.

در مجمع عمومی باتفاق آراء آقای حمید سرگردان بر ریاست باشگاه و آقای ابول امینه بنیابت ریاست و آقای ابرام خواجه بسمت تحویلداری و خانم دمیردش بنشی گیری انتخاب شدند.

اشخاصیکه در دو نبرد و با بیشتر شرکت کرده و فاتح بیرون آمده اند بدون پرداخت حق ورودی و عضویت بسمت اعضای برجسته قبول میشوند.

امیر تو مانهای دیهمی

چون امسال غیر از نبرد معروف کردستان نبرد دیگری در ممالک محروسه چائی قند پهلوه هم داده نمیشود و از اینکه استراحت روز جمعه آنهارا میگیرند. کنترین کمکی بانها نمی نمایند.

باباشمل - بهتر بود اداره تبلیغات بجای حقوق گزافی که با آقای رئیس و هیئت تحریریه میدهد و هیچکس گوشش ب حرفهای آنها بدهکار نیست کمکی بساین سرباز اللهها مینماید.

... داد رشتتی های بیچاره اشبیل ماهی خور از دست رئیس انحصار دخیانیات بلند است.

... رئیس دارالعلم و رئیس مکتب خانه طبابت آلت دست کاسبی رئیس دفتر آن مکتب خانه هستند.

... محرک اصلی قضایای دارالعلم و تعطیل مدرسه آخوند مخلوطی زاده و دستیاران او کاسبی و پروفیسور آفتاب بودند ولی نباید فراموش کرد که اختلاف پروفیسور موسی راستگو و حکیم علی اکبر سیاستچی فلفل نمک این آش بود.

... بالینکه تا کنون سهمیه قند و شکر یکمیلیون و یکصد هزار نفر از طرف اداره بخش داده شده است با وجود این نصف جمعیت تهران قند و شکر نگرفته اند، در صورتیکه جمعیت تهران حدود ۷۵۰۰۰۰ نفر است.

باباشمل - اینهم یکی از زیاد کار بهای گرانبهای مشورتچیهای ینگی دنیا ای است. از اتوموبیلهای سیار بهداری یکی شکست و یکی بکوه برخورد و یکی

... باباشمل - مثل اینکه یکی مردویکی مردار شدویکی هم بعنت خدا گرفتار شد، دارد مصداق پیدا میکند.

... اینهفته پروفیسور موسی راستگو در دارالخضرا نتمایل فرموده کسب دستور کردند.

... روز سه شنبه در موقع تنفس اردوان اول فاطمه و تباتبانی رامجبور به روبوسی نمود و از تولید کسورت بین دوینی فاطمه جلوگیری کرد.

بقیه از شماره پوش

القب

القابی که این هفته بتصویب رسید و فرامین آنها صادر شده است برای اطلاع خوانندگان گرامی درج میشود.

- امام شنبه : **لنگر الایاله**
- خواجه نصیر : **مزامح حضور**
- شربت زاده : **مضاعف الوکاله**
- پناه بر خدا : **بزرگ خلوت**
- جواد معبودی : **کاتب حضرت**
- اسکندر بیگ : **امیر آخور**
- دکتر هنگنه : **عصفور الوکاله**
- فولاد بند : **مهیب دیوان**
- مقولی : **غلطک التولیه**

رخ نداده ولی از حیث اهمیت و شدت، بتوان آنرا در ردیف نبردهای قاریخی استانبولگرد و وردن گذاشت لذا تصمیم گرفته شده است که امسال فقط در حدود سی نفر سرتیب و سر لشکر دیهمی به کله امرای دولت علیه اضافه شود که بدینوسیله هم منظره خیابانها اصلاح و به تزئینات آنها افزوده شود و هم اینکه از چند دستکاه اتومبیل شیک سواری که بلا استفاده مانده است برای حمل و نقل دبیران شیک پوش و نورچشمی های نازک نارنجی استفاده کامل بعمل آید.

باباشمل - صنادیک جکرک سفره نلنکار نیبغاد.

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که در روزهای اخیر تنه پرفیسور فرنگی مدرسه حکیمبغانه بننه مشورتچی فقید میلسبک خورده و مصمم شده است که من بعد مثل آن بزرگوار در کارهایی که از حدود صلاحیت وی خارج است مداخله نماید بعضیها عقیده دارند که مشارالیه آلت دست چند نفر معلم لوس و بیعزه که کله شان بوی فرما سبزی میدهد واقع شده است. بستن در مدرسه و ویلان و سرگردان کردن شاگردان ر محروم نمودن آنها از حقوق اجتماعی ر بدتر از همه و ادار کردن آنها بناروژدان بر قیاضشان و عادت دادن بتوسری خوردن لکه ننکی خواهد بود که بدامان مسئولین اینکار خواهد ماند. باید هم جناب پروفیسور و هم سایر آقایان بدانند که ما باخلان و مردانگی جوانهایمان بر مراتب بیشتر اهمیت میدهم تا بمعلومات آنها.

تبعیض

بطوریکه خفیه نویس ویلان باباشمل اطلاع میدهد مستشاران دیوان خیلی خیلی تمیز و شسته و رفته هم نسبت بجای داریها و تبعیضهای جناب مصطفی کوتوله در خصوص ترفیعات قضیهای دارالخضرا عرضحال رسمی بداد و بیادگاه داده اند.

باباشمل - هردم از این باغ بری برسد تازه تر از تازه تری برسد.

چگونه باورم شد

جواب سیزدهم اگر چه شان من و نویسندگان عادی شر

موز کار و اسرار شهرت و ختم دارم این کار را چندین عالی مقدار انجام خوان کنندگان را چراغ هدایت چگونگی شاعری و نویسندگی بدانند:

نه هر که طرف کلاه داری و آبی شهر پر کرشمه عالمگیر دارد و نواغ خود پرورش داده است اینخارات خود را چنان باشد کامل العیار نمیدید نایبه دیگر بر آمد! یک سراپا تدبیر! یک عالیجناب نویسنده جلیل القدر! قرم آمدم. شیراز مرا نامزد و اقلیم پارس چشم امید سنگ مزار بابایا کوهی گرفته و با سرمایه تو کلاه و از دروازه شاه عبدالعظ توشه سفرم شوخ چشمی شعر شیرین سمدی شیر است صحیح - نتوان مرد مقامی که توانستم تاحد باطنی خویش را نشان بود. مجله ای هلم کر در آن درج نمودم، نسبی نمود ولی طبیعت بلند بکوچک اعتنا نمیکرد

گرفتم زیرا بتجربه می تالی شیخ بهائی و ابوعا قوم دارای ارزش واع فرنگ دیده نخواهم باید خودی باروبا رسولو برای یکسده و بسیر آفاق وانفس بر ویلان و سرگردان میک از در رسید « باد آمد تاریخ محصل یا شبه ساعت تغییر وضعیت شدم و در جرگه رجال شدم، وزیر شدم، چند دلم میخواهد حالات آ متاسفانه ابراز این قبیله است، همیتقدر در بسته حکم بر ستاره کتم» نو دار نبود خواست مثل

کند ولی چنان اخم نمود شده ام وقتی دانست که چون آدم با انصاف م و لب و لوجه اش را جمع و حضرت اشرف بودن یستم از این عنوان فر من حضرت اشرف ابد ترین دوستان من بخو اجرای مراسم و تشریح

که این هفته بتصویب رسید
صادر شده است برای اطلاع
گرامی درج میشود.

لنگر الایاله

صیر: مزاحم حضور

اده: مضاعف الوکاله

بزك خلوت

بودی: کاتب حضرت

یک: امیر آخور

گفته: عصفور الوکاله

مهیپ دیوان

غلطک التولیه

لی از حیث اهمیت و شدت میتوان
ف نبردهای قاریخی استایلنگراد
گذشت لذا تصمیم گرفته شده
امسال فقط در حدود سی نفر
لشکر دمی به گله امرای دولت
شود که بدینوسیله هم نظریه
صلاح و به ترغیبات آنها افزوده
اینکه از چند دستگاه انومیل
ی که بالاستفاده مانده است برای
دلبران شیک پوش و نورچشمی
ک نارنجی استفاده کامل بعمل

شمل - صنار چکرک سفرد تلکار

نویس با شامل اطلاع میدهد که
ی اخیرته پرفسور فرنگی مدرسه
بننه مشورتچی فقید میلپسک
صمم شده است که من بعد مثل آن
در کارهایی که از حدود صلاحیت
است مداخله نماید بعضیها عقیده
مشارالیه آلت دست چند نفر
و بیبزه که کله شان بوی فریه
هد واقع شده است. بستن در مدرسه
سرگردان کردن شاگردان و
ودن آنها از حقوق اجتماعی و
مه وادار کردن آنها بناروژدن
و عادت دادن بتوسری خوردن
ی خواهد بود که بدامان مسئولین
زاهد ماند. بایدهم جناب پرفسور
ر آقایان بدانند که ما باخان
ی جوانهایمان براتب بیشتر اهمیت
بمعلومات آنها .

تبعیض

بطوریکه خفیه نویس وبلان بابا
لاع میدهد مستشاران دیوان خلی
ر وشسته ورفته هم نسبت جناب
و تبعیضهای جناب مصطفی کوتول
س ترفیعات قاضیهای دارالغلا
رسی بداد و بیدادگاه داده اند
مل - هردم از این باغ بری میرسد
تازه تر از تازه تری بهرست

از ما می پرسند

آی بابا شمل الهی صد هزار مرتبه
شکر که کلك میلسیا کنده شد وملت فلک
زده اتلا تونست ته مونده بساطشو از دست
این صاحب اختیار سالم در پیره . اگر چه
خوب نیست آدم پشت سر کسی حرف بزنه
اما من بیشتر لجم از این روزنومه چیهایی
بی انصاف میگیره که شرم را خورده و
حیارا قورت داده اند و هر وقت قلم دستشون
میگیرن یه مقاله بلند بالا در تریف مستشار
اعظم مینویسن و پشت بندش هم صد هزار
فحش آبدار تثار جدو آباد اونایی میکنند
که نداشتن این مایه بدبختی بیشتر بریش
ملت بچسبه .

ترا بخند بین این آقابون چطور
مردم را چشم و گوش بسته حساب میکنند
که بعد از آنکه مقصداری غوره چلانی
برای ولینمت خود راه انداختن ورمیدارن
مینویسن «ملت ایران خدماتی را که میلسیا
بایران کرد قراموش نخواهد کرد» آخه
باباجون تو که با اینها همقطاری و رک
خواهشون دسته بگو بینم میلسیا کدوم
خدمتی را بکار کرد که ما حقشو ندونستیم
یاملت ایران کیها هستن که بقول این
روزنومه چیهاییلسیارا میخوان سردست بگیرن
و حلوا حلوا کنن .

۱ - مشدی عباد

باباشمل - آهای مشدی عباد :
باز تو با تو کفش همقطاری ما کردی و
میخواهی میون بابارا با آنها بهم بزنی
اولا اینو بدون که همه این همقطارها
واسه خاطر چند سطر اعلان نیست که تریف
میلسیارا میکنند بلکه مثل آن د کتر دل و
قلوه عاشق بقرار میلسیا شده اند و اگر
از طرف او زحمتی برای ملت فراهم بشه
در نظر اینا خدمت جلوه میکنه. ثانیا ملت
ایران دو دسته هستن : یکی ملت حقیقی
که آه در بساط ننداره و دلش از دست
میلسیا خونه . و یکی هم آن دسته ای که
همه چیز دارن و خودشونو زور زور کی
میخوان داخل ملت جا بزبن و اینها همه
از میلسیا متونن و قدر خدماتشو میدونن
شاید منظور همقطارهای ما از ملت همین
دسته دوم باشه .

باموکی ز کهنه ادیبان و شاعران
کردیم عزم سیر و سفر در دیار فیل
در جستجوی فیل بهر سوراوان شدم
دیدم بچشم منزلت و اعتبار فیل
من خواستم که جا کنم اندر دماغ فیل
گفتند میشوند بزرگان سوار فیل
القصه فیل داد بسا درس کبریا
گشتیم ز این جهت همه مان همقطار فیل
آموختیم سیر و سلوک از جناب وی
جاوید باد سیر و سلوک و بوغار فیل

من روبرو شوند فوراً توی ذوقشان زده
باشته غیر قابل اغماض بی ادبی متوجهشان
مینمایم. من وزیر باشم یا باشم معزول باشم
یا منصوب، کرسی نشین باشم یا خانه نشین
فرقی بر ابرام نمیکند و در هر حال جناب و
حضرت اشرفم. من رموز خوش خدمتی را
از تمام بزرگان این سرزمین بهتر میدانم.
یک شامه تیز و یک حس باطنی فوراً بن
میفهماند که ارباب من چه میخواهد! بدون
فوت وقت هر چه میخواهد برایش فراهم
کرده خاطر مبارکش را از هر جهت آسوده
مینمایم .

در تجدید طلبی افراط را جایز دانسته
به استخر شنا و پیشاهنگی علاقه وافری
دارم لیکن در موقع پس بودن هوای
ممر که و ازدحام عوام کالانعام تقصیر را
بگردن خلف ناخلف وزارتت ساده لوح
خود میانه ازم و خود ازم که جان سالم
بدر میبرم .
باتمام این اصول هیچکس نمیتواند
منکر مدیریت و کاربری من شود. هر کاری را
بعهده گیرم باعرضه ولایت انجام میدهم.
از میان شعرای ایران بحفاظت بیشتر از
همه دل بستگی دارم . این علاقه قلبی تنها
بخطرات شیرازی بودن حافظ نیست زیرا
بحمدالله شاعر همولایتی زیاد دارم بلکه
بیشتر از آن جهت است که حافظ دارای
روح فروتنی و بی نیازی میباشد.
و مسلم است که هر کس طالب و
خریدار چیز است که خود فاقد آنست !
هر قوم و خویش دوستی افراط میکنم و در
رفقیازی بی اختیارم. تصور میکنم این
احساسات را از آسمان پاک شیراز بارمغان
آورده اشم .

گاه گاهی نیز شعر میگویم ولی
هیچوقت فراموش نمیکنم که یک حضرت
اشرفی طبع آزمایی میکند نه اینکه یک
قلندر سفیل و سرگردان مدبحه سرایی
مینماید .

نگفته پیدا است شعری که از چاشنی
وارستگی و بی تکلفی عاری باشد ناچانه انداز
خواندنی و دلنشین از کار درمیآید روزهایی
که شعر او ادبای تازه کار و بعضی از مداهنه
کاران و ارباب توقع رادرخانه بار میدهم بتقلید
سقراط و آنا تول فرانس تظاسر بدانش
دوستی و فلسفه برستی کرده بسک نوع
وارستگی خنده آمیز و بی تکلفی تکلف
بار بحرکات و سکنتات خود میدهم ولی اگر
یکنفر از این نوچه های شعر و ادب بخواهد
قدری خودمانی تر صحبت کند فوراً با زست
معنی دار اشرف متشانه ای باو میفهمانم
که باحضرت اشرف صحبت میکند نه با
کر بلائی حسن حلبی ساز بازار وکیل شیراز.
برای اینکه نمونه ای از اشعار مرا داشته
باشید چند بیت از آثار خود را که در سفر
هند بنام **فیل نامه** سروده ام ذیلامینگارم
اگر می بینید با اینهمه عجایب هندوستان
فقط حضرت فیل جلب توجه مرا نموده
زیاد ایراد نکیرید زیرا من همیشه طرفدار
عظمت و بزرگی بوده چون خود از بزرگانم
قدر بزرگان را میدانم !

دست قضا بخطه هدم عنان کشید
تابوسه کنم ز ارادت تثار فیل

چگونه باورم شد که نویسنده یا شاعر هستم!

جواب سیزدهم از کاک اصغر فیلچران
اگر چه شان من والا تر از آنست که در ردیف شعرا
و نویسندگان عادی شرح حال خود را بنویسم و مخصوصاً
رموز کار و اسرار شهرت و ترقی خویش را آشکار کنم و از طرفی
حتم دارم این کار را چند نفر از مستشرقین بزرگ و خاورشناسان
عالی مقدار انجام خواهند داد ولی برای اینکه تحقیق
کنندگان را چراغ هدایتی فراراه باشم مختصری از احوالات و
چگونگی شاعری و نویسندگی خود را تینما مینگارم تا همگی
بدانند :

«نه هر که طرف کله کچ نهاد و تند نشست
کلاه داری و آئین سروری دانند»
شهر پر کرمه شیراز که دلربایی خوبانش شهرت
عالیکیر دارد و نوابخ شعر و ادب را در امان بر ناز و نعمت
خود پرورش داده است باز هم باین اندازه ها قانع نبود و
افتخارات خود را چنانچه شایسته شهر عشق و ذوق
باشد کامل العیار نمیدید. این بود که در صدد پروریدن یک
نابنه دیگر برآمد! یک نابنه خیلی بزرگ و برجسته! یک وزیر
سراپا تدبیر! یک عالیجناب و الاشان! یک شاعر فحل! یک
نویسنده جلیل القدر «قرعه فال بنام من دیوانه زدند» من بوجود
آدم . شیراز مرا نامزد حفظ و تجدید افتخارات خود نمود
و اقلیم پارس چشم امید بسوی من دوخت ! ناچار من هم
سنگ مزار بابایا کوهی را بوسیده کتاب حافظ را زیر بغل
گرفته و با سرمایه توکل و اقبال دروازه قرآن شیراز را ترک
و از دروازه شاه عبدالعظیم در ساعت سه وارد تهران گردیدم .
توشه سفرم شوخ چشمی شوخ چشمان پارس بود و دلیل راهم
شعر شیرین سمدی شیراز «سعدیا حب وطن گرچه حدیثی
است صحیح - نتوان مرد بستختی که من اینجازادم». در اولین
مقامی که توانستم تاحدی اسم و آوازه ای تحصیل کنم و استعداد
باطنی خویش را نشان بدهم بست تقشیر وزارت خرچسنگ
بود. مجله ای علم کردم و از خود و دیگران اشعار و مقالاتی
در آن درج نمودم، نسبتاً با زارم گرفت و کارم رونق پیدا
نمود ولی طبیعت بلند پرواز و آقائی طلب من باین موقیتهای
کوچک اعتنا نمیکرد ! ناچار راه دیار فرنک را در پیش
گرفتم زیرا بتجربه میدانستم که اگر در کشور گل و بلبل
تالی شیخ بهائی و ابوعلی سینا بشوم در نظر ظاهر بین بزرگان
قوم دارای ارزش و اعتبار یک آشپز فرنگی بایک رسال
فرنگ دیده نخواهم شد! سیاحت و معالجه هم که باشد
باید خودی باروبا رسانید و آب رودخانه تیس و سن را
بولو برای یکدفعه مضضه و غرغره نمود . بخارچه رفتم
و بسیر آفاق و انفس برداختم . روزی در خیابان های فرنک
و بلان و سرگردان میکشتم که ناگاه قاصد باد صبا رقص کثان
از در رسید « باد آمد و بوی عنبر آورد» که من در آن
تاریخ محصل یا شبه محصلی ساده و عادی بودم در ظرف یک
ساعت تغییر وضعیت داده بلقب مسطنطن **جناب** مفتخر
شدم و در جگر که رجال و مشاهیر جواز حضور یافتم. کفیل
شدم، وزیر شدم، جناب شدم، حضرت شدم . . . خیلی
دلیم میخواهد حالات آن ایام خود را برای شما شرح دهم
متأسفانه ابراز این قبیل اسرار منگو از حزم و احتیاط بدور
است ، همینقدر در بسته و سر بسته میگویم « که ناز بفرلک و
حکم بر ستاره کنم» نو کر قدیمیم که از موفقیت جدید من خبر
دار نبود خواست مثل سابق باز هم صمیمانه مرا آقا خطاب
کند ولی چنان اخم نمودم و پر خاش کردم که خیال کرد دیوانه
شده ام وقتی دانست که دیگر من آقای بی عنوان سابق نیستم
چون آدم با انصاف موقع شناسی بود جلو دهانش را گرفت
و ابولوچه اش را جمع نمود! الفرض از آن روزیکه مژه وزارت
و حضرت اشرف بودن را چشیده ام دیگر بهیچ قیمتی حاضر
نیستم از این عنوان فریبنده ولو اسمی باشد دست بردارم .
من حضرت اشرف ابدی هستم! اگر نزدیکترین کسان و صمیمی
ترین دوستان من بخواهند خود را برایم لوس کرده بدون
اجرای مراسم و تشریفات. که شایسته حضرت اشرف میباشد با



جلسه پنجشنبه ۲۶ بهمن

آقای مراد آریه - در جلسه گذشته بنده را غایب بی اجازه نوشته اند.

باباشمل - و میخواهم بدانم از حقوق بنده چیزی کسر خواهند کرد یا نه.

آقای آصف - حقوق جوانی بنده مصادف با مشروطه جوان ایران گردید.

باباشمل - و از آنروز تا کنون سردوتا مشروطه را خورده اید و هیچ دومی نیست که سه نشود.

آقای آصف - در این ماههای اخیر پیش آمد هائی در کردستان شد و اسس را غائله گذاشتند، در صورتیکه غائله نبود تا ق و توق بود.

باباشمل - قربان در مهاباد باز هم تا ق و توق است. آقای آصف - حتی در ذیل یکی از لایحه خودشان، ستاد لشکر، که در یکی از جرائد نوشته شده بود اینطور گفته بود که این اقدامی که قشون در کردستان کرد لکه شهر یور و است.

باباشمل - عجب! باین سادگی؟ خیال میکنم تمام این بازیها برای این بود که برای سال نوسی چهل تا امیر تومان و میر پنج برای مادرست کنند.

آقای آصف - دره قابل این احساسات سرشار سرو جان را نتوان گفت که مقداری هست.

باباشمل - جان بابا ارزان نفروش. يك روزی بدردت میخورد.

آقای آصف - البته نباید انتظار داشت که همه بختیارها مثل آقای اسعد و آقای صمصام متین و آراسته و پیراسته و خوب باشند.

باباشمل - سوسک به بچه اش میگوید قربان دست و پای بلورینت.

آقای آصف - دولت بمنزله يك پدر خانواده بزرگی است.

باباشمل - هر کسی ناخلف پسر دارد من بیچاره ناخلف پدری

آقای آصف - اگر در این باغ بهارستان يك علف هرزه ای پیدا شد باید کند و انداخت بیرون.

باباشمل - فقط علف هرزه را؟

آقای آصف - مردم سر نوشت خودشان را بناسپرده اند باباشمل - بیچاره مردم!

آقای آصف - و اگر مامورین از طبقه بدها و نا- پاکان هستند که مثل گاو پیشانی سفید بجامه معرفی کنند.

باباشمل - تا جامه آنها را ترقی دهد.

آقای آصف - عرایض بنده بدائقه این بازیگران مثل حنظل تلخ است.

باباشمل - مگر از حنظل تلخ تر توی همقطار هایتان سراغ ندارید؟

آقای اردلان - دو مطلب است که در جامعه خیلی اهمیت دارد یکی امنیت جانی و دیگری امنیت مالی.

باباشمل - و در نظر بیشتر شماها امنیت امنیت مالی بیش از امنیت جانی است.

آقای نائب رئیس - آقای دکتر عبده جناب عالی که وکیل دانشمندی هستند.

باباشمل - دنیا را ببین! کوسرخانه را تماشا کن که جلال ما دانشمند آنچاست.

آقای فرهودی - یکی از عاداتی که مناسفانه در این مملکت پیدا شده اینست که هر کس سعی میکند مسئولیتی را که به خودش متوجه است بگردن دیگری بیندازد

باباشمل - مثلاً دولت بگردن مجلس و مجلس بگردن دولت.

آقای فرهودی - در مقابل این مالیاتهای کمر شکن که از این مردم وصول میکنند چه باید بکنند.

باباشمل - برایش بخندند و پولها را قسمت کنند.

آقای فرهودی - این فساد ما از وظیفه شناسی مامورین بوده از عدم دقت مامورین دادگستری و اداره ثبت بوده

باباشمل صحیح است و باید پول آن هائی را که حاجی ربابه خانم و شمس جلالی خورده اند آقایان فوق الذکر از جیب خودشان بردارند و مرخص شوند

آقای فرهودی - این لایحه قانونی يك نیرنگی بیشتر نیست.

باباشمل - خدا بدت را بیامزد، فقط يك نیرنگ!

آقای فرهودی - چون سی و پنج هزار خلاصه معامله وارد نشده است این تعارض در معاملات پیدا شده است

باباشمل - و همه اینها را میخواهند با يك لایحه قانونی برده بوشی کنند.

آقای وزیر دادگستری - بنده در این دوسه ماهی که در وزارت عدلیه هستم از این اختیاراتیکه قانون بمن داده است شاید یکقدری هم زیادتر استفاده کرده ام

باباشمل - آیا مقصودتان موضوع تغییر قضات و دادستان است؟

آقای نبوی - آنها یککله برداری میکنند برای اینکه بعداً نتوانند خسارتی از آنها بگیرند خودشان را بی چیز ولات معرفی میکنند

باباشمل - و مثل بعضی از مامورین دولت دارائی را باسم والده آقای مصطفی ثبت میدهند.

آقای وزیر دادگستری - من يك ساعت هم بکار وزارت خودم علاقه ندارم.

باباشمل - ولی بدوستان خود بی اندازه علاقمندم و برای همین هم مانده ام.

جلسه ۲۹ بهمن ماه

آقای وزیر دارائی - لایحه تقدیم میشود که دولت مجاز باشد املاکی را که سابقاً از عشایر و ایلات گرفته شده و پسا تعویض شده مسترد دارد.

باباشمل - اولاً بفرمائید اگر ما هم تفنگ برداریم املاک ما را هم میدهند یا نه؟

تانیانیا نکند منظور از این عمل باز علم کردن اصول ملوک الطوائفی و خان خانی باشد؟

آقای فریور - شمس جلالی و حاجی ربابه زرنگتر از آن بردند که يك خانه را پیش دوسه نفر از یکدسته و يك طبقه گرو بگذارند. معمولاً اگر يك خانه را پیش يك وزیر گرو گذاشته اند دقه دوم همان خانه را پیش يك علاف گرو گذاشته اند که کلاه آنو کیل یا وزیر محفوظ میماند و آن علاف سرش بیسکله است.

باباشمل - چه چیزهایی بلدید! الحمد لله

که شامم جزو طبقه اول هستی و سرتان بیسکله نمیماند.

آقای فریور - این لایحه را برای تثبیت حق چند نفر متنفسه در آورند.

باباشمل - بدان هر چه آنجا میآید. اگر بنفع متنفذین است بسلامتی بیرون میآید و اگر بنفع یخه چرکین هاست همان جا دفن میشود.

آقای فریور - در این مملکت هیچ قاضی یا مدعی العموم یا مستنطق نمیتواند برخلاف نظرو وزیر کاری بکند.

باباشمل - همینطور هیچ وزیری برخلاف نظر و کیل!

آقای فریور - همین مدرسی اینقدر در عدلیه که دادیار بود کثافتکاری کرد که او را اخراج کردند بعد رفت و کیل شد.

آنجامم جعل کرد باز اخراجش کردند، دوباره آمد و کیل شد باز تقلب کرد بیرونش کردند بعد باو سردفتری دادند.

باباشمل - پس با این سوابق آتیه درخشانی دارد و ممکن است اگر بگذارند چند سال دیگر در میدان بهارستان و با در حوالی کاخ سفید دیده شود.

آقای دکتر عبده - تعداد معاملات امروزه برای اعاشه سردفتران کافی نیست.

باباشمل - یعنی میفرمائید رضوان و مدرسی محتاج نان شب هستند؟

آقای دکتر عبده - آقای دکتر کشاورز و فتیکه شما صحبت میکنید من سراپا گوش هستم.

باباشمل - ولی يك گوش چودر، یکی چودروازه.

آقای دکتر عبده - در حکومت دموکراسی باید مردم را عادت داد که خودشان مراقب کار همکارانش باشند.

باباشمل - بسم الله از خودتان شروع کنید.

آقای دکتر عبده - من معتمد طهران را بده بخش کنیم و هر بخش دفتر املاک آنجا را داشته باشد.

باباشمل - و رؤسای آنها را خود ما با توصیه بقبولانیم تا در موقع انتخابات بدرد بخورند.

آقای هاشمی - بنده در بعضی از دفاتر اسناد رسمی چیزهایی دیدم که ...

باباشمل - پس چرا سکوت فرمودید؟

آقای عامری - خود من طلبکار شمس جلالی هستم. مادام که در این مملکت اصل مالکیت محترم و با بر جاست حق را میگیریم.

باباشمل - میخواهم بگویم مرده شوی این اصل مالکیت را بپرد. خدا میداند لفظ مالکیت بچه چیزهایی اطلاق میشود.

کنسرت

آهنگهای ملی و ترانه های محلی

۱۳-۱۴-۱۵ اسفند

ولگردان تهران

را ۳۰ ریل بخريد

بشگاه مطبوعاتی پروانه

روزنامه

داد شماره (۳۷۸)

دولت بیات پس از

در چه حال است؟

باباشمل - بیچاره حالش

حالا مجبور است بجای

کرسی نشینها را صاف

لاستیک های اتومبیل

را در بیاورند و او را

حساب نمایند کار

باباشمل - جمع کرد

از تفریق بیزارند،

دارند و در تقسیم از بیخ

قتل با پارو

باباشمل - تا حالا

آب شنیده بودیم اما

تا زنگی دارد لابد این

بوده است.

مهر ایران (شماره ۸)

کی جرأت دارد

هر خاصیتها بزند.

باباشمل - چون فو

همه شان بلند میشود.

اقدام (شماره ۶۸۳)

وای بحال ملتی که

پاس دارد.

باباشمل - و يك در

ستاره (شماره ۲۰۰۷)

آقای بیات نخست

چیز مکررات چیزی نیست

باباشمل - و بواسطه

کابینه های ما هر روز يك

تکرار میشوند.

فرمان (شماره ۷۶)

دولت قبل از رسید

میلسو نباید با اجازه

باباشمل - همقطار،

اجازه حرکت نیست بلکه

است.

ایران ما (شماره ۳۴۳)

شمس جلالی در کج

باباشمل - هر جاست

تزیل خورهای طمعکار

و بریش همشان میخندد.

اطلاعات (شماره ۱۸۹)

چون با کمال تأسف

ازدی پیوسته است.

باباشمل - عجب! چون

پیوسته است تأسف میخور

مثل بنده يك روز بلعت

چکار میگردید!

چگونه بوزینه شد

باباشمل - جنتا با کار

بودی و روغن نباتی بخور

اینکه در خوردن نان سیلو

زیاده روی کرده ای و بالاخر

که بایکی از آدمهای با نفو

لبقه اول هستيد و سرتان

- اين لايحه را براي متنفذ در آورند .

بدان اهرچه آنجا مي آيد است سلامت بيرون بفرستند چر کين هاست همان

- در اين مملکت هيچ موم يا مستنطق نيتواند رکاری بکند .

بيشطور هيچ وزيری بر

ر - هين مدرسی اينقدر ر بود کثافتکاری کرد

دند، بعد رفت و کيل شد باز اخراجش کردند ،

شد باز قلب کرد بيرونش ردفتري دادند .

س با اين سوابق آتبه مکن است اگر بگذارند ميدان بهارستان و يا در

عده - تعداد معاملات نه سردفتران کافي نيست

يعني مي فرمايد رضوان و ن شب هستند ؟

عده - آقاي دکتر شما صحبت ميکنيد من

ولي يك گوش چودر، يکي عده - در حکومت

مردم را عادت داد که کار همکارانش ن باشند .

سم الله از خودتان شروع عده - من متقدم طهران

م و هر بخش دفتر املاک باشد .

رو ساي آنها را خودما تا در موقع انتخابات

- بنده در بعضي از چيزهائي ديدم که ...

چرا سگوت فرموديد؟ - خود من طلبکار شمس

ام که در اين مملکت رم و پا برجاست حقم را

بيخواهم بگويم مرده شوي و اي برده خدا ميدانده لفظ

کي اطلاق ميشود . کنسرت و ترانه هاي محلي

۱۵-۱۶ اسفند

دان تهران ريال بخريد

بنگاه مطبوعاتي پروانه

روزنامه ها

دان شماره (۳۷۸)

دولت بيات پس از خاتمه کارد کتر ميلسپو در چه حال است ؟
بابا شمل - بيچاره حالش خيلي خراب است چون حال مجبور است بجاي دکتر حواله لاستيك کرسی نشينها را صادر کند ، تا مي آيد لاستيك هاي اتومبيل نمره (۱) سه رنگش را در بياورند و او را بي اتومبيل بگذارند

حساب نمايندگان روي چه پايه است ؟
بابا شمل - جمع کردن را خوب بلدند و از تفريق بيزارند ، در ضرب يد طولاني دارند و در تقسيم اذبيخ عربند .

قتل با پارو
بابا شمل - تا حالا قتل با بيل سر تقسيم آب شنيديد بوديم اما با پارو براي من تازه دارد لا بد اين هم سر تقسيم برف بوده است .

مهر ايران (شماره ۸۵۸)
کي جرأت دارد دست بترکيب اين عمر خاصيتها برند .

بابا شمل - چون فوراً صدای هرعر همه شان بلند ميشود .

اقدام (شماره ۶۸۳)
وای بحال ملتي که نود و نه درصد باس دارد .

بابا شمل - ويک درصدم ترس .

ستاره (شماره ۲۰۰۷)
آقاي بيات نخست وزير ايران ، تاريخي

بابا شمل - و بواسطه هين مکررات است که کابينه هاي ما هر روز يك رنگ ويکنواخت

تکرار ميشوند .
فرمان (شماره ۷۶)
دولت قبل از رسيدگي بحسابد کتر

بابا شمل - همقطار ، دکتر ميلسپو منتظر اجازه حرکت نيست بلکه معطل خرج سفر است .

ايران ما (شماره ۳۴۳)
شمس جلالي در کجا مي آيد

بابا شمل - هر جا هست عجالتا پول حلال تنزل خورهاي طمعکار را نوش جان ميکنند

اطلاعات (شماره ۵۶۸۹)
چون با کمال تأسف آقاي ۰۰ برحمت

ايزدي بيوسته است .
بابا شمل - عجب! چون برحمت ايزدي

بيوسته است تأسف ميخوريد ؟ پس اگر مثل بنده يك روز بلغمت ايزدي مي بيوست

چکار ميکرديد!

چگونه بوزينه شدم !
بابا شمل - حتما يا کارمند دولت عليه

بودي و روغن نباتي بخوردت داده اند و يا اينکه در خوردن نان سيلو و شکر سرخ

زياده روي کرده اي و بلاخره مکن هم هست که با يکي از آدمهاي با نفوذ طرف بوده اي

کلمات طوال

زنها فقط باين قصد با هم رفيق ميشوند که بعد بتوانند با آشنائي کامل از يکديگر بد گوئي کنند .

وقتي بچه بد نياميد ، همه سمي ميکنند شبا هت او را بيدرو نوزديکانش ثابت کنند . اين چکار است ، شايد مادر او راضی نباشد که شبا هت حقيقي بچه معلوم شود .
تمام زنها ماييل هستند يك « بلي » بگويند که نه تنها نه ماه بدل بکشند بلکه يك عمر شوهری را نيز تحمل بکنند .

فرنگيها ميگويند خدا حوا را از يك دنده آدم آفريد و براي هين بود که هر شب آدم از صجرا بنزل مي آيد ، حوا پيش از هر کار بدقت دنده هاي او را ميشورد .

و حريف براي اذيت کردن تو حکم بوزينه گيت را از مراجع صلاحيتدار صادر کرده باشد .

بهر جهت عجالتا بايد هينقدر خوش بخت باشي که در جنگل براي خودت خوش ميگذراني و ديگر غصه گرفتن کوين و خرج برو بچه هارا ننداري .

زندگي (شماره ۸۲)
با آلمانها چگونه بايد رفتار نمود

بابا شمل - بهترين و مؤثر ترين مجازاتشان اينستکه بعد از جنگ چند نفر

مستشار براي شان بفرستند .
نوروز ايران (شماره ۲۰)
باينخت کشور بايد بمس آباد منتقل

شود .
بابا شمل - آنوقت مهادي هاي بيچاره از اين بلاي ناگهاني بکجا فرار کنند .

اطلاعات هفتگي (شماره ۱۹۳)
سر لشکر حسن ارفع بزبانهاي فرانسه

روسي ، انگليسي ، ترکي اسلامبولي و آلماني آشنائي کامل دارد

بابا شمل - بزبان فارسي چطور ؟
روز شنبه از خواندن

روزنامه خاور زمين غفلت نکنيد

نامه هفتگي بابا شمل
روزهاي پنجشنبه منتشر ميشود

صاحب امتياز و مدير مسئول رضا گنجي محل اداره : خيابان شاه آباد جنب کوچه

ظهر الاسلام تلفن : ۸۶ - ۵۲ مقالات وارده مسترد نميشود . اداره در

درج و حک و اصلاح مقالات آزاد است . بهاي لوايح خصوصي و آگهيها با

دقت اداره است .
بهاي اشراك

يکساله : ۲۰۰ ريال
هشماه : ۱۰۰ ريال
وجه اشراك قبل دريافت مهشود

تک شماره درهه جا ۴ ريال
بهاي تک شماره بگروز به انتشار

در مقابل خواهد بود .

بوزيس

نام شرکت	مبلغ اسه هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
شرکت نان بيات	۱۰۰	۶۵	۶۲
شرکت تضامني ضياء	۱۰۰	۳۶	۳۵
توده کيمايي	۱۰۰	۳۸	۳۷
شرکت لاهيجان	۱۰۰	۱۸	۱۷
بنگاه کاريابي هشتي	۱۰۰	۴۰	۴۰
شرکت بانوان	۱۰۰	۸۹	۸۹
اتحاديه توباز	۱۰۰	۲	۳
شرکت ايران	۱۰۰	۲	۲
شرکت کار	۱۰۰	۹	۱۰

اين هفته بازار تهران نسبتاً آرام بود ليکن در اصفهان ويزد و شيراز معاملات مهم انجام گرفته است . ميلسيپاک کارتل برچيده شد . اسهام نان بيات تنزل ميکنند . بعضيها معتقدند که در ظرف هين دو هفته خبر ورشکستگي آن اعلام ميگردد ليکن همانطور يک اطلاع داده بوديم تصور نمي رود تا عيد خطري متوجه نان بيات باشد . سهيل و کيمايي شروع بفروش سهام خود در بازار مکاره بهارستان کرده و عده خريداري نموده اند . شرکت تضامني ضياء با وجود انتشار مرامنامه و عده ساختن آب انبار و بستن در شرکت ميکده و ميخانه تنزل ميکنند . مخالفين اظهار مي دارند که : در ميخانه بيستنه خديا ميپسند که در خانه تزوير و ربا باز کنند . توده کيمايي دريزد تنزل کرده است و وضعيت آن در اصفهان روشن نيست . شرکت لاهيجان بعثت خبر استعفاي دکتر امينه از نظارت اقتصادي تنزل کرده و شرکت کار بسبب جا کردن تشرف نفوسي در آنجا کمی ترقی کرد . سهام بقيه شرکتهها نسبتاً ثابت است .

حساب بابا شمل

چهار عمل اصلي

براي نو آموزان سياست

مرشد هشتي - شتر مآبي + يك زن زيبا - جهنم دره + يك مجسمه يوناني - حقيقت + رغبت + اميال + احلام =
کتاب فته المشتي في مقامات الهشتي



دم مسجد شاه بعد از ده سال ديگر!

- آ ميرزا بنويس > ننه جان انشا الله با اين بروگرام موسی راستگو دو سال ديگر که متوسطه را تمام کردم گمان ميکنم اينقدر سواد پيدا خواهم کرد که بتونم خودم برات نامه بنويسم .

جدول باباشمل

باشخاصیکه جدول زیر را حل کرده
وبه مش مرتضی قلی پسر مستندیک پست مدیریت
امور اقتصادی جایزه داده خواهد شد.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
*									
	*		*						
		*							
				*					
			*	*	*	*	*	*	*
*									
	*	*	*	*	*	*	*	*	*
*	*	*	*	*	*	*	*	*	*

افتی

۱- لقب کرسی نشین سنندج ۲-
 کرسی نشینی که معروف بجای عیوست-
 دشمن خیر- رفیق نی ۳- کرسی نشین شیک
 پوش خراسانی ۴- نی باخرش اضافه کن
 و در مقام تفسیر و توضیح استعمال نما- کرسی
 نشین ملایر و نوبسراکان - میگویند آجا
 نرو والا حق میشوی ۵- از عقب درست
 نگاه کن اتومبیل کوچکی است- ضریحی
 است که خراب شده و کسی تعمیرش نمیکند
 ۶- مال کاشان معروف است و دولت در
 غنی آباد آنرا درمی آورد- اگر میو در
 آخرش بود یکی از انواع کلوله میشد که
 استعمال آن در جنگ ممنوع است ۷- اگر آخر
 سرمی میخورد از رفسنجان سرد در می آورد ۸-
 بسکدان بی نیک کرسیخانه ۹- هر کمانی
 ممکوس آنرا داد- ممکوس مخفف عکس
 دره- حیوان ریش داری است که همه جاجلو
 میفتد ۹- پاره پاره شده است- حیوان
 غیر منمدن.

عمودی

۱- کرسی نشین عثمانی پراختم و تضم
 ۲- سوقات بم- اشیاء کهنه و نایاب را
 آنجا جمع میکنند ۳- یک رقم زراعت که
 دیگر سر آن بایل سرنی میکنند- زیاست
 ۴- واعظی که حالش بهم خورده - امیر تومان
 سابق ۵- قاضی یکی از بازیها - مکرر
 سر جوخه حروف الفبا ۶- خریدار - بیچه
 خیلی کوچک ۷- کسبونی برای آن در
 گر- پخانه هست - اغلب پرونده های
 دار کستری اینحال را دارند ۸- با آهن
 سروکار دارد ۹- راهنمای خانها- ترسناک
 ۱۰- کرسی نشین بنی ترب که گویا گذرش
 هم با آجا نیفتاده است - ببرد سپاهی اینرا
 باید داد تا جان بدهد.

مجمع عمومی قانون مهندسان
 مجمع عمومی قانون روز دوشنبه هفتم
 اسفند ساعت شش بعد از ظهر در
 محل قانون تشکیل خواهد شد...

باباشمل - چون نصف بای آکمی
 وانفر ستاده بودند مامم نصف آنرا چاپ
 کردیم -

ستون خوانندگان

خانم هوسی - چند وقته هوس
کرده ام برم پشت رادیو صحبت کنم کی را
باید بینم تا کارم راه یفته.

فنه صمد - واه خانم خاکم بسراین
حرفها بشما قباحت داره خانم چون مکر
کیست بریده که هوس اینکه بری پای
منبر روضه گوش کنی میخوامی بری پشت
رادیو صحبت کنی تا صداتو نامحرم
بشنفه.

اصلا من کار بکارت ندارم و عقیده ام
اینه که اگر بری عزرائیل بینی جوتو
بگیره بهتره تا بری کسی را بینی ببردت
پشت رادیو حرف بزنی.

خانم کورگی - پشت گردنم
کورگی در آورده که شب و روز امونو
بریده تا حالا هر چی حکیم دوا کرده ام
خوب نشده است. فنه صغرا طبابت کرده
است زالو بنده ام اما فنه علی، حکمت
می کنه که حجامت کنم. حرف کدومشونو
گوش کنم؟

فنه صمد - چون فنه علی کیستوتو
اینکارها سفید کرده حتما بهتر از فنه صغرا
سر رشته از طبابت داره و کمان میکنم
حجامت کنی بهتر باشه اما عیش اینه که
وقتی پیرهن د کولته میپوشی جای حجامت
از پشت پیدا میشه و خسانوما دستت
میندازن.

بانو قیزمژگان - دیروز سوار
را فوت میکردم شعله آتش مژگانم را
سوزاند.

فنه صمد - برای شما که مژه های
قشنگ داشتید، سوختن آنها لابد دل شما
را نیز سوزاند. ولی خانم من، مژه های
مصنوعی اگر کار مژه طبیعی را نکنند لااقل
ظاهر فریبنده ای دارد. مواظب باشید
چشمتان را هم نکذارید تا شوهرتان بعبادت
معمول خود چشم شمارا بیوسد، زیرا همه
آنها دور لبش خواهد چسبید، البته لازم
نیست بسایر خانها که مژه های کم یا
مصنوعی دارند، نیز در اینخصوص تا کیدی
بکنم.

بانو (مرا فراموش نکنید) - ...

فنه صمد - مکتوب شما باین جمله
تمام میشد و چاره نمی نداشتم جز اینکه همین
جمله را بجای نام شما بنویسم تا معلوم
شود جواب مال کیست. خوب، او شما را
رها کرده و رفته است. اینکه قصه بدارد
قصه مال اولی بود. از مکتوب شما چنین
برمی آید که این سومین کسی است که
با او آشنائی پیدا کرده بودید. ولی مواظب
باشید و چهارمی و بیانبجمی را محکم چسبید.

زیرا گول زدن مردهای امروز با کرومکس
وسایر داروهای رنگ مو کار بسیار مشکلی
است. از وقتیکه چشم و گوش اینها باز
عده است، دست و پای مازنهای بیچاره
پاک بسته شده است.

سالنامه پارس

روز اول اسفند منتشر شد

باز هم اسکی بازی بابا

چنین تصور میروود که اسکی بابا و شکستن سروکله
بل فقرة از ستون فقرات مشارالیه مورد حسادت جناب
جلالتآب آقا شیخ سرنا ادام الله برکاته واقع و بناء علیه
تصدیه غرائی در این باب انشاء و ارسال و تقاضای درج آن
را فرموده اند و چون از درج آن زیانی متصور نیست لذا
ما با اظهار تشکر از مرحام آقا شیخ تصدیه مزبور درج و
ضمنا بمشارالیه اطمینان میدهیم که از این خبرها نیست
و گداه را هم میگیرند و اگر چنانچه بوی کبابی هم بشام
مبارکشان رسیده است از کباب نبوده است و سر بر بابای
پیر گذاشتن خدارا خوش نی آید و هجم گوید: بازی بازی
باریش بابا هم بازی !!

...

این پیر زنده دل که بود در میان برف؟

کاینسان رود چو باد عنان بر عنان برف!

این مرد سالخورده کدوک مزاج چیست؟

کز شوق جست و خیز کند در میان برف!

پائین جهد بیجا بکی از بام لشگرک

بالا رود بشعبه از نردبان برف!

که چون عقاب جره پرد بر فراز کوه

که چون تندرو خسته قند بر کران برف

این جنب و جوش پیر جهان دیده ساده نیست

سری بود میان وی و داستان برف

باشد مرا گمان که بعشق شکسر لبی

خود را چنین سبک فکند در دهان برف

عشق است آنکه فر جوانی دهد به پیر

از دل بردهراس عذاب و زیان برف

این پیر ما که عشق جوانیش بر سر است

جوید نشان سیم تنی از نشان برف

ماهی طلب کند که بدو روشنی دهد

مه میهمان او شود او میهمان برف

خورشید طلعتی که کند گرم قلب او

خویش بسان آتش و رویش بسان برف

روشن دلا بخویش مده رنج بی حساب

جان پدر عبث تو چه خواهی ز جان برف!

خوبان بخنده طعنه به بابا شمل زنند

کاین پیر زنده دل که بود در میان برف!

شیخ سرنا



شماره مسلسل ۹۴

